

## تکاپوهای

### تشیع در خراسان

□ دکتر حسین مفتخری

از دیر باز تاکنون ارتباط تشیع و ایران از جمله موضوعات بحث‌انگیز در میان مورخان و محققان بود و نظریات گوناگون و گاه متضادی در مورد منشأ و خاستگاه تشیع و چگونگی و چرایی انتشار آن در ایران، ارائه شده است. مقاله حاضر سعی دارد اولین تماس‌های ایرانیان (خصوصاً اهل خراسان) با تشیع در دو قرن اول هجری را به بحث گذارد. تشیع مورد نظر در این مقاله عام‌تر از مفهوم شناخته شده آن در قرون بعدی است، از این رو علاوه بر علویان و هواداران‌شان، تحریکات کیسانیه و عباسیان در خراسان را نیز در بر گرفته و به این نتیجه‌گیری نایل آمده که در دوره مورد بررسی، تشیع بیشتر با زمینه‌های سیاسی - اجتماعی همراه و عنوان شیعه بیشتر سرپوشی بر فعالیت‌های ضد اموی بخش‌هایی از مردم ایران بوده است. به همین دلیل بود که با پیروزی عباسیان از تعداد و وسعت جنبش‌های با ماهیت شیعی (از نوع علوی) در خراسان کاسته شد و همراه با محبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، به تدریج مذهب رسمی و مورد تأیید خلافت در میان مردم نواحی شرقی ایران تثبیت گردید.

## مقدمه

مفهوم تشیع در اوایل ظهور اسلام، به مراتب عام‌تر از مفهوم شناخته شده آن در قرون بعدی است تا جایی که برخی از محققان برای تبیین این مفهوم، تشیع را به سیاسی و مذهبی تقسیم کرده‌اند. براساس این نظر باید بین پیروان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که بر جانشینی آن حضرت به عنوان وصی تأکید داشتند و کسانی که به خاطر زمینه‌های سیاسی - اجتماعی از او حمایت می‌کردند، قائل به تمایز شد.<sup>(۱)</sup> هم‌چنین غیر از اصحاب خاص علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که به امامت و خلافت بلافصل وی بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حکم نص اعتقاد داشتند، ابتدا «شیعه» به معنی تفضیل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر عثمان و مخالفت با معاویه به کار می‌رفت. در این دوره حتی تفکیک بین علویان و عباسیان برای بسیاری از هواداران شیعه محقق نشده بود و شیعه کلیه هواداران خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعم از علوی و عباسی را در برمی‌گرفت تا جایی که عباسیان نیز خود را شیعه معرفی می‌کردند.

در مقاله حاضر، اصطلاح شیعه به مفهوم کلی آن مورد نظر است، چرا که تشیع به مفهوم خاص، خود را نه به عنوان فرقه‌ای از اسلام، که ادامه راستین آن می‌داند و پیدایی هواداران خاص علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به زمان حیات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌رساند.<sup>(۲)</sup> خاستگاه و زمان پیدایش تشیع محتوای برخی از تحقیقات محققان را به خود اختصاص داده‌است و بسیاری براین امر تأکید کرده‌اند که تصور منشأیی غیر عربی برای شیعه چندان با واقعیت‌های تاریخی مطابقت ندارد، بلکه تشیع به صورت صریح و روشن، همچون اسلام، در سرزمین‌های عربی تولد یافته و پس از آن به موالی و غیر عرب سرایت کرده‌است.<sup>(۳)</sup> بر همین مبنا جنبش تشیع، حداقل در دوره آغازین، ارتباطی با عکس‌العمل روح ایرانی در مقابل اسلام ندارد.

شواهد فراوانی در دست است که تشیع (به مفهوم عام) در طول تاریخش منحصر به ایران نبوده، بلکه در دوره‌هایی طولانی از تاریخ اسلام کانون‌های اصلی تشیع در

خارج از ایران قرار داشته است، و این حقیقت که در قرون اولیه هجری مذهب قسمت عمده مردم ایران غیر شیعی بود، نقض کننده نظریه‌هایی است که در آن سعی شده است به نحوی پیدایش شیعه را به ایران و ایرانیان نسبت دهند.<sup>(۴)</sup>

حضور ایرانیان در جنبش‌های سیاسی - اجتماعی جامعه اسلامی، از نیمه دوم قرن اول هجری آغاز شد و این در حالی است که بحث در مورد امامت علی عَلَيْهِ السَّلَام - حداقل در حلقه‌ای خاص از اصحابش که غیر از سلمان فارسی همه عرب بودند - مدت‌ها پیش از این زمان در سقیفه و به سخن نوبختی در زمان حیات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بین پیشگامان شیعه مطرح شده بود.<sup>(۵)</sup> پیوند جامعه ایرانی با تشیع در قرون بعدی و به تدریج حاصل شد که در این مقاله به بررسی این موضوع، یعنی نفوذ تدریجی تشیع (به مفهوم عام) در ایران با تأکید بر خراسان، به خصوص در دو قرن اول هجری، می‌پردازیم.

## ۱) اولین تماس‌های ایرانیان با تشیع

موضع‌گیری‌های عدالت‌خواهانه علی عَلَيْهِ السَّلَام در حمایت از اهل ذمه و توصیه به عاملانش در پرهیز از ظلم و ستم نسبت به ایشان، به‌طور مکرر در سفارش‌های وی به کارگزارانش نقش بسته است.<sup>(۶)</sup> حمایت علی عَلَيْهِ السَّلَام از موالی و غیر عرب، نه به عنوان موضعی موقت در جهت جذب عناصر ناراضی، که ناشی از روحیه عدالت‌خواهانه وی بود. هم‌چنان که در قضیه قتل هرمان صریحاً در مجلس مشورتی عثمان به کشتن قاتل وی، یعنی عبیدالله بن عمر رأی داد،<sup>(۷)</sup> و به سبب همین اصرار علی عَلَيْهِ السَّلَام بود که عبیدالله به رغم میل باطنی خود، در دوران حکومت آن حضرت به معاویه پناه برد،<sup>(۸)</sup> اگر چه در نزد وی نیز از ستایش علی عَلَيْهِ السَّلَام دریغ نورزید.<sup>(۹)</sup> به گفته یعقوبی:

علی مردم را در عطا برابرنهاد و کسی را برتری نداد و موالی را چنان عطا داد که عرب اصلی

را.<sup>(۱۰)</sup>

این موضوع مایه ناخرسندی عرب، خصوصاً اشراف از علی عَلَيْهِ السَّلَام بود تا آن جا که

آشکارا از وی خواستند اشراف عرب و قریش را بر موالی و عجم برتری دهد.<sup>(۱۱)</sup> لکن در دیدگاه وی فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق هیچ‌گونه رجحانی نداشتند<sup>(۱۲)</sup> و وی هرگز حاضر نبود نصرت و پیروزی را با جور و ستم کسب کند. طبیعی است این‌گونه موضع‌گیری‌ها برای جماعتی که مدت‌ها تحقیر شده و هستی و موجودیت خویش را در خطر می‌دیدند تازگی داشت و از سوی ایشان با تحسین مواجه می‌شد.<sup>(۱۳)</sup> با این حال شواهد موجود حاکی است که میزان پیوستگی ایرانیان به تشیع، حتی در زمان خلافت علی علیه السلام هم چندان زیاد نبود و به نقاطی خاص منحصر بود؛ مثل مناطق ایرانی نشین کوفه،<sup>(۱۴)</sup> و بخش‌هایی از نواحی ایرانی نشین در «سواد» و عمدتاً در محدوده‌ای که به طور مستقیم تحت حاکمیت علی علیه السلام قرار داشت.

علی علیه السلام نیز به واسطه جنگ‌های داخلی فرصت نیافت تا در دوره خلافتش، در خارج از عراق شناخته شود تا جایی که در همین دوره در بسیاری از نقاط ایران شورش‌های سراسری به چشم می‌خورد، حتی در برخی مناطق مردم با نپرداختن خراج به خوارج گریخته به ایران می‌پیوندند.<sup>(۱۵)</sup> احتمالاً تشیع مردم مدائن هم از حضور سلمان فارسی در این شهر به عنوان حاکم، بی‌تأثیر نیست؛<sup>(۱۶)</sup> وی از اصحاب خاص علی علیه السلام بود و «در دوره حکومتش در مدائن پشمینه می‌پوشید و نان جو می‌خورد و الاغ جل‌دار سوار می‌شد و مردی عابد و زاهد بود»<sup>(۱۷)</sup> و هم‌اوست که حلقه اتصال بخشی از ایرانیان با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در نتیجه اسلام، محسوب می‌شود.

## ۲) ایرانیان و قیام مختار

تشیع از هنگامی که خواست‌ها و آمال ایرانیان را با دیدگاه‌ها و آموزه‌های سیاسی خویش منطبق کرد توانست گستره نفوذ خود را در بین ایرانیان افزایش دهد. در واقع اکثریت جامعه ایرانی در این دوره بیش از هر چیز به دنبال مفرّ و مأمنی بودند که در پناه آن موجودیت و حیات خویش را در مقابله با حاکمیت و سیادت عربی حفظ

نمایند.

برای اولین بار ارتباط و همسویی ایرانیان با تشیع، به صورت نسبتاً گسترده، در شرکت همه جانبه در قیام مختار مطرح شد، چرا که در دو قیام شیعی قبل از مختار، یعنی نهضت امام حسین علیه السلام و قیام توابین، نشانی از حضور ایرانیان دیده نمی شود. در واقع بخش های وسیعی از ایرانیان در همبستگی با قیام مختار، که به هر حال داعیه شیعی داشت، با اسلام پیوند خورد. تعداد موالی در میان لشکریان مختار چنان چشم گیر بود که برخی آن قیام را جنبشی علیه اعراب به شمار آورده اند.<sup>(۱۸)</sup> بنا بر بعضی روایات، حامیان ایرانی مختار ابتدا بیست هزار و سپس تا چهل هزار نفر افزایش یافتند.<sup>(۱۹)</sup> حتی اگر در این عدد نیز اغراق شده باشد<sup>(۲۰)</sup> به اتفاق آرای مورخان، اکثریت حامیان وی را ایرانیان تشکیل می دادند. از روایتی دیگر بر می آید که حداقل دو سوم از سپاه شش هزار نفری مختار که پس از کشته شدن وی به «مصعب بن زبیر» تسلیم و قتل عام شدند، ایرانی بودند.<sup>(۲۱)</sup>

از جمله ایرادهایی که اشراف کوفه به مختار داشتند این بود که ایرانیان را برگردن ایشان سوار کرده است.<sup>(۲۲)</sup> رویارویی اشراف کوفه با مختار و پیوستن ایشان به «مصعب» نیز ناشی از این امر بود، حتی هواداران عرب مختار نیز از موقعیت جدید «موالی» ناخشنود بودند. مختار به موالی گفته بود که شما از منید و من از شما میم، از همین رو بود که در سپاه وی به عربی سخن گفته نمی شد.<sup>(۲۳)</sup> در مواضع دیگری حامیان غیر عرب مختار بندگان فراری خطاب شده اند.<sup>(۲۴)</sup> چنان که از روایتی معلوم می شود که غیر از موالی عده ای از هواداران مختار از غلامان (احتمالاً ایرانی) بوده اند.<sup>(۲۵)</sup> در این صورت می توان از قیام مختار به عنوان عاملی در پیوستن بخشی از جامعه ایرانی به اسلام از نوع شیعی، نام برد.

حامیان ایرانی مختار تنها زمانی به حمایت جدی از وی مصمم شدند که از حمایت های سیاسی - اجتماعی او در مقابل اربابان عرب خود، اطمینان یافتند. اگر مختار توانست شیعیان عراق را با شعار خونخواهی امام حسین علیه السلام بسیج کند، موالی

را با شعار حمایت از ایشان به سمت خود جذب کرد. رمز موفقیت مختار این بود که نیازهای ایشان را دریافت و در ترفیع منزلت اجتماعی غیر عرب کوشید. اشراف عرب می‌گفتند او با شجاعت عرب‌ها و کینه عجمان با ما نبرد می‌کند.<sup>(۲۶)</sup> حتی رئیس شرطه او از موالی بود.<sup>(۲۷)</sup>

اشراف کوفه مهم‌ترین ایرادی که بر مختار داشتند این بود که آزادشدگانشان (موالی) را بر ایشان تفوق داده و بر مرکب نشانده و از غنایم روزیشان داده‌است.<sup>(۲۸)</sup> از همین روی بود که مختار می‌گفت ایرانیان از اعراب بر من مطیع‌تر و وفادارترند و هر چه بخواهم بی‌درنگ انجام می‌دهند.<sup>(۲۹)</sup> در واقع عامل اصلی نزدیکی ایرانیان به مختار و حمایت از وی، مسائل سیاسی-اجتماعی بود و کمتر علایق خاص مذهبی در آن به چشم می‌خورد. این موضوع خصوصاً هنگامی مشخص می‌شود که بدانیم در قیام امام حسین علیه السلام و توابعین که اندک زمانی قبل از قیام مختار روی داد، از حضور غیر عرب (ایرانی) ذکری نشده است.<sup>(۳۰)</sup> و اصولاً جریان تشیع تا زمان توابعین هنوز ویژگی عربی محض داشت.<sup>(۳۱)</sup> با این وصف قیام مختار در روند رشد کمی و کیفی دین اسلام، در ایران مرحله‌ای مهم شمرده می‌شود، زیرا پس از آن بود که تشیع هر چه بیشتر با اعتراضات و آمال سیاسی غیر عرب (اعم از مسلمان یا غیر مسلمان) ارتباط یافت.<sup>(۳۲)</sup> قیام مختار نمایانگر اولین تشکل گسترده ایرانیان بر مبنای آیین جدید است که به تدریج حلقه ارتباط ایشان با گذشته را کمتر نمود.

### ۳) کیسانیه در خراسان

ظاهراً فرقه کیسانیه، در نیمه دوم قرن اول هجری در گرایش برخی از ایرانیان، خصوصاً مردم خراسان، به تشیع و در نتیجه اسلام نقش اصلی را بر عهده داشت، گرچه مدارک و اسناد تاریخی روشنی در این مورد وجود ندارد، اما برخی شواهد و قرائن حاکی از آن است که پس از سرکوب قیام مختار و احیای مجدد قدرت بنی‌امیه و ظهور حجاج (مرد قدرتمند ایشان در شرق)، فشار و سخت‌گیری بر تمامی معارضان

اموی، از جمله خوارج و شیعه، به نهایت خود رسید. سیاست‌های خشن و سرکوبگر حجاج - که در تاریخ شیعه به زشتی هر چه تمام‌تر از او نام برده شده است - موجب شد تا برخی از شیعیان در پی یافتن گریزگاه به ایران روی آورند. سکونت و استقرار شیعیان قبیلۀ اشعری در قم پس از شکست قیام ابن اشعث<sup>(۳۳)</sup> گواهی بر این مدعا است.

بعید نیست که نمونه‌ای از مهاجرت یا گریز اجباری قبایل عرب متمایل به شیعه، هم چنان که در قم اتفاق افتاد در نقاط دیگر و از جمله در خراسان نیز تکرار شده باشد. ظاهراً یکی از دلایلی که یحیی بن زید (مقتول ۱۲۵ق) خراسان را جهت قیام ضد اموی برگزید، جلب هواداران کوفی خود بود که حجاج و دیگر امرای اموی عراق آن‌ها را به خراسان تبعید کرده بودند.<sup>(۳۴)</sup> شواهدی در دست است که عده‌ای از شیعیان پس از سرکوب قیام زید بن علی (مقتول ۱۲۲ق) به ایران پناه آوردند.<sup>(۳۵)</sup> با این حال، روایات تاریخی دلالت می‌کند که کار تشکیلاتی منظم و سازماندهی شده در نفوذ و گسترش تشیع در خراسان، مرهون تلاش داعیان و مبلغان کیسانی است که پس از شکست قیام مختار و آشکارا پس از مرگ محمد بن حنفیه به امر فرزندش ابوهاشم به این مناطق گسیل شدند. ابوهاشم نخستین امامی بود که دستگاه تبلیغاتی منظمی تشکیل داد تا یاران تازه‌ای به عضویت حزب در آورد.<sup>(۳۶)</sup>

در واقع گرایش شیعی مردم خراسان که در اوایل قرن دوم هجری تحت شعار «الرضا من آل محمد» و در برخورد با نظام اموی متجلی شد، اگر سهمی را مدیون استقرار قبایل عرب (خصوصاً اعراب جنوبی) متمایل به شیعه در خراسان باشد،<sup>(۳۷)</sup> حتماً سهمی اساسی از آن ناشی از تبلیغات و تحرکات مبلغان کیسانی در خراسان است. غالباً چنین تصور می‌شد که تبلیغات شیعی در خراسان بی‌هیچ سابقه‌ای با عباسیان آغاز شده است<sup>(۳۸)</sup> اما تحقیقات جدید روشن کرده است که برخی از اعضای فرقه کیسانیه حتی در شرقی‌ترین نقطه ایران، یعنی خراسان، زندگی و فعالیت داشته‌اند و با معرفتی ابن الحنفیه و سپس فرزندش به عنوان امام شیعی، تبلیغ

می کرده‌اند. به نوشته ابوالفرج اصفهانی، شیعیان خراسان پس از مرگ محمدبن حنفیه فرزندش، ابوهاشم را امام می‌دانستند،<sup>(۳۹)</sup> حتی گروهی از هواداران ابوهاشم پس از مرگ وی معتقد به غیبت و رجعت او شدند و سرانجام از عراق به ایران کوچ کردند.<sup>(۴۰)</sup>

حضور چشمگیر موالی در کنار اعراب، در اولین هسته‌های سرّی جریان هاشمیه (کیسانیه) در کوفه و اشتغال ایشان به تجارت در مسیرهای بین خراسان و عراق و شام<sup>(۴۱)</sup>، نمایانگر آن است که احتمالاً اولین تماس‌های این گروه با جامعه ایرانی از طریق جذب طبقه نسبتاً مرفه و عمدتاً بازرگان آغاز شده است. بکیربن ماهان و ابوسلمه که بعداً جایگاه مهمی در دعوت عباسی کسب کردند نمونه‌هایی از این افراد هستند. نام این دو، جزء فهرستی از هواداران بالقوه دعوت عباسی بود که از سوی ابن بجیر، یار نزدیک ابوهاشم، به محمدبن علی عرضه شد.<sup>(۴۲)</sup>

منابع اطلاعات ما از کم و کیف فعالیت کیسانیه در خراسان، محدود است. بنابراین بعضی اخبار، شیعیان نقاط مختلف و از جمله خراسان در یک نظام سرّی و سازماندهی شده زکات خود را به محمدبن حنفیه و پس از او به پسرش پرداخت می‌کردند.<sup>(۴۳)</sup> عباسیان نیز گرچه پس از پیروزی، برای مشروعیت حاکمیت خویش روایت‌های جدیدی ساخته و پرداخته‌اند<sup>(۴۴)</sup>، اما در ابتدا به دلایل مختلف و از جمله برای جلب هواداران علویان، مدّعی وصایت امر دعوت از جانب ابوهاشم بودند.<sup>(۴۵)</sup> گفته‌اند: ابوهاشم هنگام وفات در جلسه‌ای که محمدبن علی عباسی حضور داشت داعیان را در خراسان به متابعت از وی سفارش کرد<sup>(۴۶)</sup> و اسرار دعوت را با او گفت و دعوتگران را به او شناسانید.<sup>(۴۷)</sup> اغلب دعوتگران در این جلسه از موالی بودند،<sup>(۴۸)</sup> از این رو برخی گفته‌اند: کیسانیه بیشتر خصلتی غیر عربی داشتند.<sup>(۴۹)</sup>

انتخاب خراسان برای فعالیت از سوی عباسیان و مرکزیت مرو، و نیز توصیه ایشان به داعیان در نزدیکی به قبایل ربیعه و دوری از تمیم و قیس، و حتی انتخاب ابو ربه میسر (از موالی) به عنوان فرمانده تشکیلات در کوفه نیز با اشاره ابوهاشم

بود.<sup>(۵۰)</sup> اگر آن‌گونه که ولهاوزن می‌گوید موضوع انتقال دعوت از ابوهاشم به محمدبن علی هم ابداع اندیشمندان عباسیان باشد<sup>(۵۱)</sup>، باز هم تأکیدی بیشتر بر اهمیت و جایگاه اجتماعی گروه هاشمیه (کیسانیه) در آن دوره است.

#### ۴) گرایش‌های شیعی در خراسان

از جمله عواملی که باعث شد محمدبن علی عباسی خراسان را برای نشر دعوت خویش برگزیند، گرایش مردم این دیار به تشیع بود و این امر را بیش از هر چیز بایستی مرهون هواداران هاشمیه دانست. بکیربن ماهان داعی بزرگ عباسیان، ضمن ترغیب محمدبن علی برای انتخاب خراسان گفت:

سراسر جهان را گردیده و به خراسان رفته‌ام، هرگز کسانی را این چنین شفیقهٔ خاندان پیامبر

ندیده‌ام ...

وی هم چنین در توضیح میزان اشتیاق مردم خراسان به اهل بیت علیهم‌السلام، به سخن یک ایرانی استناد کرد که به فارسی گفته بود:

هرگز کسانی را به گمراهی اعراب ندیده‌ام؛ پیامبر ایشان درگذشت و قدرت او به دست کسانی

جز از خاندان او افتاد.<sup>(۵۲)</sup>

نفوذ محدود فرقه‌های مذهبی تا اواخر قرن اول هجری در خراسان، از دیگر ویژگی‌های این خطه بود که در انتخاب آن به عنوان کانون بسط دعوت عباسی نقش برجسته‌ای ایفا کرد.<sup>(۵۳)</sup> طبیعی است تشیع این منطقه نیز سطحی و بیشتر از نوع سیاسی و یا دونداری خاندان پیامبر بود و «اکثر کسانی که در خراسان خود را شیعه می‌نامیدند قائل به تفاوت عمده‌ای بین اعضای اهل بیت نبودند، بلکه آمادگی پیروی از رهبری از خاندان پیامبر را علیه امویان داشتند».<sup>(۵۴)</sup>

و این امر بیشتر از تنفر آنان از بنی‌امیه، به سبب ظلم و جوری که برایشان روا می‌داشتند، ناشی می‌شد. اگر هم نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام اظهار تمایل می‌کردند، برای

این بود که شاید دولت دادگری به دست آنان تشکیل شود.<sup>(۵۵)</sup> از این رو پیروزی عباسیان، چندان هم دور از انتظار نبود، شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی سرزمین‌های حاکمیت امویان به سمتی پیش رفته بود که یک تغییر بنیانی را اقتضا می‌کرد. به هر حال آن‌چه واضح است این است که گرایش شیعی در مردم بومی خراسان بیشتر از نوع سیاسی و یا هواداری از خاندان اهل بیت علیهم‌السلام بوده است. این موضوع از پی آمدهای شهادت زید و یحیی در این مکان استنباط می‌شود، به گفته مسعودی:

مردم خراسان در همه جا هفت روز برای یحیی بن زید عزاداری می‌کردند و از بس مردم از

کشته شدن او غمگین بودند در آن سال هر چه پسر در خراسان زاده شد یحیی یا زید نامیدند.<sup>(۵۶)</sup>

علاقه شیعیان خراسان به یحیی به حدی بود که زنجیر و کندی که یحیی را با آن بسته بودند جهت تبرک به مبلغ بسیار زیادی خریدند.<sup>(۵۷)</sup>

شهادت افرادی از خاندان علوی در تقویت تشیع این سامان، نقش به‌سزایی داشت تا آن‌جا که گفته‌اند:

چون زید کشته شد و کار او به هر صورتی که بود به انجام رسید، شیعیان خراسان به جنبش

آمدند و امر ایشان آشکار شد و همدستان و هواخواهانشان بسیار شدند و ... داعیان ظاهر

شدند.<sup>(۵۸)</sup>

تشیع سیاسی مردم خراسان تحت تأثیر مظلومیت و فضایل خاندان علوی با محبت عجیب بود و بدین لحاظ تفاوت اساسی بین رهبران شیعی را تنها صاحب نظران درک می‌کردند و «عقیده به این‌که چه کسی باید و چه کسی نباید به عنوان اهل‌البیت شناخته شود در این زمان بسیار دشوار بود».<sup>(۵۹)</sup>

تصمیم ابوسلمه در انتقال دعوت از عباسیان به علویان<sup>(۶۰)</sup> و نیز این سخن منصور عباسی که: «در دل اهل خراسان دوستی خاندان ابوطالب با ما به هم آمیخته»<sup>(۶۱)</sup> تأییدی بر این گفتار است.

از این رو بود که وقتی اولین داعی عباسیان در خراسان مردم را مستقیماً به نفع آل

عباس دعوت کرد، با واکنش تند هواداران بنی فاطمه به رهبری «غالب ابرشهری» مواجه شد و حساسیت ایشان را برانگیخت<sup>(۶۲)</sup>، که بلافاصله محمد بن علی عباسی برای جلوگیری از تفرقه و نیز بهره‌برداری از هواداران علوی، با تغییر تاکتیک دستور داد از ذکر نام شخص معین خودداری کرده و تحت شعار کلی «الرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ» دعوت کنند.<sup>(۶۳)</sup>

عباسیان با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب، از جمله اختفای کانون رهبری جنبش، رازداری، استفاده از روش‌های مسالمت‌آمیز، انتخاب شعارهای کلی و نزدیکی اولیه به علویان<sup>(۶۴)</sup> و استفاده از احساسات طرفداران علویان و نیز سود جستن از مظلومیت آنان<sup>(۶۵)</sup> در نهایت به خلع سلاح هواداران علویان موفق شدند.

## ۵) ترکیب اجتماعی هواداران آل عباس در خراسان

حمایت گروه‌های گوناگون مردم خراسان (اعم از شیعه و غیر شیعه حتی غیر مسلمانان) از ابو مسلم نشان می‌دهد که طبقات گوناگون اجتماعی از اشراف تا رعایا تحت پوشش تشیع، در سر رؤیای رسیدن به آرزوهای خود را داشتند. «عامه روستاییان، پیشه‌وران و بردگان، نه به خاطر عباسیان، بلکه به امید نجات از ظلم و ستم، سلاح برداشته بودند».<sup>(۶۶)</sup>

جریان خدش<sup>(۶۷)</sup> (داعی عباسیان) که سعی کرد در لفافه تبلیغات عباسی مسایل اجتماعی و افکار مزدکی را ترویج نماید، نشان از علل گوناگون پیوستن غیر عرب به جریان عباسی دارد. در واقع عنوان شیعه در این دوران به عنوان مستمسکی در مخالفت و تعارض با عمال اموی محسوب می‌شده است. شعارهای داعیان عباسی نیز با توجه به نیازها و خواسته‌های هر دسته و گروهی قابل انعطاف بود. آن‌ها در شعارهای خویش با طرح ستمگری و روش ناپسند بنی‌امیه، مردم را بر ضد ایشان تحریک می‌کردند.<sup>(۶۸)</sup>

دقت در تنوع طبقات و گروه‌های حامی نهضت عباسی نشان می‌دهد که آنان با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب توانستند نظر اقشار گوناگون را به خود جلب کنند و

ابومسلم هم با مهارت خاصی هر یک از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی - مذهبی خراسان را در خدمت اهداف خویش به کار گرفت. علاوه بر اعراب جنوبی، موالی (آزادشدگان) و نومسلمانان، اهل ذمه نیز که حتی در اواخر عصر اموی اکثریت جامعه خراسان بودند بخش قابل توجهی از سپاه ابومسلم را تشکیل می‌دادند. به طور کلی پیشه‌وران و اقشار روستایی، چه مسلمانان و چه اهل ذمه، بیشترین تعداد حامیان نهضت عباسی را شامل می‌شدند تا جایی که پس از علنی شدن دعوت ابومسلم در خراسان در رمضان سال ۱۲۹ق در ظرف تنها یک روز مردم نزدیک به شصت دهکده به وی پیوستند.<sup>(۶۹)</sup> داعیان اولیه عباسی تبلیغات خود را نخست در روستاها شروع کرده بودند<sup>(۷۰)</sup> و با توزیع خوراکی، مردم را به اجتماعات خود جلب می‌کردند که این خود دلیلی بود بر کوشش عباسیان در جهت جلب مردم فرو دست جامعه.<sup>(۷۱)</sup> در این که تمام روستاییانی که به نهضت عباسی پیوستند مسلمان بوده‌اند یا نه، تردیدهایی وجود دارد. هنگامی که نصر بن سیار به خراسان رفت بیش از دو سوم روستاییان اهل ذمه بودند؛<sup>(۷۲)</sup> با این حال هر کس (بنده یا آزاد) به صرف اظهار مسلمانی می‌توانست در اردوگاه ابومسلم راه یابد و در شمار سپاهیان وی جای گیرد. طبیعی است برای انبوه بندگان که از اربابان خود گریخته، به ابومسلم می‌پیوستند و شعارهایی در برابری اسلامی می‌شنیدند، این آزمایش مشکلی نبود.<sup>(۷۳)</sup>

به این ترتیب ابومسلم توانست حتی تعداد زیادی عبید (بردگان یا غلامان) را نیز به قیام عباسی جذب کند.<sup>(۷۴)</sup> یکی از اتهامات ابومسلم از سوی مخالفانش این بود که سپاهی از بندگان که از صاحبانشان گریخته‌اند گرد آورده‌است.<sup>(۷۵)</sup> در مواضع دیگری هواداران ابومسلم علوج (کافران غیر حربی) و سقاط العرب (فرومایگان عرب) خوانده شده‌اند.<sup>(۷۶)</sup> گرچه حضور بندگان در کنار ابومسلم خود موجب اعتراض صاحبانشان که بعضاً از حامیان و شرکت کنندگان در قیام عباسی بودند، شد و او ناچار شد که جای مخصوصی را در اردوگاه خود برای آنان در نظر گیرد،<sup>(۷۷)</sup> ولی این که ابومسلم توانست جنبشی را تشکیل دهد که هم بردگان و هم صاحبانشان در آن

شرکت داشته باشند، نشانه نبوغ او توصیف شده است.<sup>(۷۸)</sup> بخش قابل توجهی از دهقانان و حکام محلی و اقشار نسبتاً فراز دست و متمکن جامعه ایرانی نیز که به رغم سازش با امویان برای حفظ موقعیت خود، روی هم رفته زیر فشار حکومت اموی و عمال آن قرار داشتند و با وجود خدمتشان، با آنها نیز به دیده موالی و شهروندان درجه دوم نگریده می شد.<sup>(۷۹)</sup> به دعوت عباسی جواب مثبت دادند.<sup>(۸۰)</sup>

از حضور دهقانان در قیام حارث بن سریج (۱۱۶-۱۲۸ ق)<sup>(۸۱)</sup> معلوم می شود که آنها نیز نیاز به تحول در جامعه را احساس می کردند و اتفاقاً همین گروه‌های نسبتاً مرفه و متمکن بودند که بیشترین امکانات مادی را برای قیام عباسی تهیه کرده<sup>(۸۲)</sup> و گاهگاهی کاروانی از هدایا و اموال را مخفیانه برای امام عباسی روانه می ساختند. عباسیان نیز به این بخش اجتماعی اتکای زیادی داشتند به حدی که بعضی از آنها از دعوت گران و حتی نقبای دوازده گانه عباسی در خراسان بودند.<sup>(۸۳)</sup> جنبش شیعیان در خراسان حتی در صدد جذب خاندان‌های متنفذ محلی و از جمله شاهزادگان تخارستان نیز بود.<sup>(۸۴)</sup> بنابر بعضی منابع، در روزگار ابومسلم بود که کیش مجوس از دل دهقانان رخت بریست و بسیاری از آنان به اسلام روی آوردند.<sup>(۸۵)</sup> شواهد دیگری از نقش داعیان عباسی در گرایش غیر مسلمانان به اسلام در دست است.<sup>(۸۶)</sup> با این حال بخشی از اشراف فراز دست ایرانی کمابیش به امویان وفادار ماندند. شاید از همین روی بود که ابومسلم بندگان را برای کشتن صاحبانشان برانگیخت و انبوهی از بندگان خراسانی در یک شب اربابان خود را کشتند و خود جنگ افزار و اسبان و نقدینه ایشان را برگرفتند.<sup>(۸۷)</sup>

گرچه عباسیان اتکای زیادی بر غیر عرب داشتند<sup>(۸۸)</sup> و از پاره‌ای گزارش‌ها نیز چنین برمی آید که ظاهراً قیام آنان قیامی ایرانی بر ضد اعراب بوده است،<sup>(۸۹)</sup> با وجود این، ماهیت اصلی نهضت عباسی قیامی ضد عربی نبود. حضور طبقات جامعه ایرانی با اهداف و انگیزه‌های متفاوت در این قیام، عامل بسیار مؤثری برای دست یابی به اهدافی بود که تنهارهبری سازمان عباسی از آن اطلاع داشت. درست است که نهضت

عباسی یک جریان خالص ایرانی نبود ولی شرکت و سهم ایرانیان را به هیچ روی نباید کوچک انگاشت. با وجود این، ایرانیانی نیز بودند که از دعوت عباسی استقبال نکرده و حتی به حمایت از بنی امیه پرداختند.<sup>(۹۰)</sup> به طور خلاصه می توان گفت قیام ابومسلم و عباسیان یک حرکت دقیقاً سیاسی با پوشش مذهبی بود.

## ۶) فعالیت‌های علویان در خراسان

فعالیت مستقیم علویان (غیر از کیسانیه) در خراسان، با اعزام دو فرستاده از سوی زید بن علی علیه السلام به آن سرزمین آغاز شد<sup>(۹۱)</sup> و با قیام یحیی بن زید اوج گرفت. هر چند شواهدی در دست است که برخی از مردم خراسان اختصاصاً پیرو ائمه امامیه بودند<sup>(۹۲)</sup> و حتی براساس پاره‌ای از منابع شیعی متأخر، گاه کسانی ضمن حمل و جوهات از خراسان نزد امام صادق علیه السلام می آمدند و از آن حضرت احکام فقهی خویش را می پرسیدند،<sup>(۹۳)</sup> با وجود این تا اوایل قرن دوم هجری فعالیت تبلیغاتی مشخصی از ناحیه ائمه امامیه در خراسان صورت نگرفته بود و بلکه امام صادق علیه السلام براین امر صحنه نهاد و ضمن رد درخواست ابوسلمه برای انتقال دعوت، تأکید کرد که ابوسلمه شیعه نیست و خراسانیان پیروان ما نیستند؛<sup>(۹۴)</sup> با این همه چنان‌که پیش از این گذشت، شواهد قابل توجهی وجود دارد که وسعت دامنه فعالیت هواداران علویان را در میان مردم خراسان در اواخر عهد اموی نشان می دهد. بیعت مردم خراسان و ری و گرگان با زید،<sup>(۹۵)</sup> پیشنهاد به یحیی برای رفتن به خراسان پس از شهادت پدرش جهت بهره‌مندی از حمایت شیعیان،<sup>(۹۶)</sup> اعلام همبستگی و قول همکاری با وی در قیام<sup>(۹۷)</sup> و بیم نصرین سیار از پیوستن شیعیان به یحیی و تأکید در عدم توقف یحیی در طبرستان حتی برای یک ساعت<sup>(۹۸)</sup>، پرهیز سپاهیان خراسانی حاکم نیشابور از جنگ با یحیی و شکست سپاه ده هزار نفری و کار آزموده ایشان از سپاه حداکثر هزار نفری یحیی<sup>(۹۹)</sup>، پیشنهاد خوارج به یحیی برای اتحاد و همکاری به قصد استفاده از پایگاه اجتماعی علویان<sup>(۱۰۰)</sup> و نیز میزان تأثیر مردم خراسان در شهادت زید و

فرزندش و هم چنین فرار عبدالله بن معاویه طالبی به خراسان پس از شکست قیامش<sup>(۱۰۱)</sup> با امید بهره‌برداری از حمایت شیعیان و ... حاکی از میزان محبوبیت خاندان علوی در بین مردم خراسان است.

نکته قابل توجه در این میان، آن که حداقل بخشی از شیعیان خراسان، همچون دیگر گروه‌های شرکت کننده در قیام، به راستی تصور می‌کردند که قیام ابومسلم در پی دستیابی به اهداف آن‌ها است و در جهت انتقال قدرت به فردی از خاندان علوی سیر می‌کند. طبری از یکی از مردم ابرشهر (نیشابور) به نام «غالب» خبری می‌دهد که در دوستی بنی فاطمه افراط می‌کرد از این رو محمد بن علی عباسی فرستاده‌اش را از تماس با وی برحذر داشت<sup>(۱۰۲)</sup> و چنان‌که در «اخبارالعباس» آمده است «غالب» و یارانش پیرو امام باقر علیه السلام بوده‌اند.<sup>(۱۰۳)</sup> هم چنین قیام «شریک بن شیخ مهری» در بخارا بلافاصله پس از پیروزی عباسیان در سال ۱۳۲ق که «مر ابومسلم را مخالف شد و به آل ابوطالب دعوت کرد و مردم بسیار گرد کرد»<sup>(۱۰۴)</sup> تأییدی بر این مدعا است. به گفته طبری هواداران شریک به سی هزار نفر می‌رسید.<sup>(۱۰۵)</sup> وی می‌گفت:

ما از رنج مروانیان اکنون خلاص یافتیم، ما را رنج آل عباس نمی‌باید. فرزند ان پیغمبر باید که

خلیفه پیغامبر بود.<sup>(۱۰۶)</sup>

حلقه تکمیلی در تاریخ گسترش تشیع و در نتیجه اسلام، در ایران عهد اموی، قیام عبدالله بن معاویه طالبی است که در سال ۱۲۷ق در کوفه علیه حاکم اموی قیام کرد. وی که به حمایت غلامان مردم کوفه نیز مستظهر بود،<sup>(۱۰۷)</sup> پس از شکست قیامش در عراق به ایران آمد. عبدالله در حالی که طی زد و بندهای سیاسی توانست گروهی از خاندان آل عباس، بنی هاشم، غلامان، موالی و حتی خوارج را به سمت خود جذب کند و بر شهرهای غربی و مرکزی و جنوبی ایران دست یابد و سکه به نام خود ضرب کند، پس از شکست از نیروهای اموی به امید بهره‌گیری از کمک ابومسلم به سیستان و خراسان گریخت و در آن جا ظاهراً توسط ابومسلم که او را مانعی سر راه خود تلقی می‌کرد، به قتل رسید،<sup>(۱۰۸)</sup> و قیام وی پیش درآمدی بود بر قیام عباسیان.

در همان روزهای نخست بعد از سقوط امویان، اغلب شیعیان به تفاوت‌های میان علویان و عباسیان پی بردند؛ وقتی که علویان از صحنه کنار گذاشته شدند حامیانشان دریافتند که تلاش آن‌ها برای ایجاد نظامی عدالت‌خواه بر پایه اعتقادات علوی، عملاً با شکست مواجه شده است. گرچه کانون‌های مبارزاتی علویان در اوایل عهد عباسی در شرق ایران از درخشندگی خاصی برخوردار نبود، اما اطلاعاتی از حضور و فعالیت هواداران ایشان در مناطق شرقی ایران در دست است که از وجود توده‌ها و جریانات طرفدار علویان در بطن دعوت عباسی حکایت می‌کند؛ از جمله نوشته‌اند که:

عامل منصور در خراسان از این‌که می‌دید خراسانیان در انتظار خروج محمد بن عبدالله (نفس الزکیه) هستند، بیمناک بود. (۱۰۹)

در سال ۱۴۰ق نیز گروهی از سرداران سپاه عباسی در خراسان به جرم این‌که به سوی فرزندان علی علیه السلام دعوت می‌کردند، بازداشت شدند. (۱۱۰) در همین دوران خاندان علوی در بعضی روستاهای خراسان شیعیانی داشتند که زکات اموال خویش را با تحفه‌هایی از دیارشان برای آن‌ها می‌فرستادند. (۱۱۱)

اسحاق ترک نیز که بعد از قتل ابومسلم در خراسان قیام کرد، در جهت جلب هواداران علوی علیه عباسیان مدعی شده بود که از اعقاب یحیی بن زید است، (۱۱۲) همان‌گونه که المقنع مدعی خون‌خواهی یحیی بن زید شده بود. (۱۱۳) ادعای «برازبنده» رهبر سپید جامگان خراسان مبنی بر این‌که او ابراهیم بن عبدالله علوی (برادر نفس الزکیه) است (۱۱۴) نیز در تعقیب همین سیاست بود. هم‌چنین دعوت عبدالله بن اشتر علوی از نوادگان امام حسن علیه السلام در سیستان و سند در سال ۱۵۱ق (۱۱۵) و قیام محمد بن قاسم علوی، از نوادگان امام حسین علیه السلام در خراسان در سال ۲۱۹ق (۱۱۶) و نیز خطبه خواندن رافع بن هرثمه در نیشابور به نام «محمد بن زید» علوی در اواخر قرن سوم (۱۱۷) و از همه بالاتر محبت بسیار زیاد مردم خراسان نسبت به امام رضا علیه السلام و ... حکایت از وجود توده‌ها و جریان‌های طرفدار علویان در این مناطق دارد.

## نتیجه‌گیری

از آن‌چه گذشت به این نتیجه می‌رسیم که در دوره مورد بحث، نه تنها تشیع در خراسان از ژرفای لازم برخوردار نبود، بلکه اسلام مردم این سامان نیز تا حد زیادی سطحی بود و در عمق اعمال و آداب و افکار مردم ریشه نداشت. چه بسا افراد و گروه‌هایی به جهات خاص سیاسی - اجتماعی در زمره مسلمانان قرار داشتند ولی در نحوه تفکر و آداب و رفتارشان تفاوت چندانی با دوره قبل پدید نیامده بود. از همین روی بود که عباسیان به آسانی توانستند در بین مردم خراسان به عنوان اهل بیت پیامبر دعوت کنند و قدرت را در دست گیرند و از آن مهم‌تر این که با پیروزی ایشان از تعداد و وسعت جنبش‌های با ماهیت شیعی (و خصوصاً علوی) در خراسان کاسته شد و کانون جنبش‌های علوی به مدینه، مکه، عراق و سپس طبرستان منتقل گردید. علاوه بر این‌ها، همین که پس از اندک مدتی همراهی با خلافت عباسی و اشراف ایرانی، استحاله مذهبی در شرق ایران به وقوع می‌پیوندد... و حکومت‌های محلی با خاستگاه اشرافی در این سامان، همچون طاهریان و سامانیان، و به تبع ایشان مردم (یا برعکس) به سوی مذهب رسمی اهل سنت متمایل می‌شوند، حاکی از این امر است که مایه‌های اعتقادی تشیع در این سامان سطحی بوده است و مردم تفاوت چندانی بین علویان و عباسیان قائل نبوده‌اند.

گروش تدریجی به تشیع در ایران، که در ادوار مختلف به دلایل خاص همان دوره صورت گرفته است، در دوره مورد بررسی بیشتر با زمینه‌های سیاسی - اجتماعی همراه بوده است. عنوان شیعه بیشتر سرپوشی بر فعالیت‌های ضد اموی بخش‌هایی از مردم ایران بود. بدین سان تشیع به صورت عام در عصر اموی، مبهم‌تر و نامشخص‌تر از تشیع شناخته شده در قرون بعدی است، از همین روی تشیع به واسطه قدرت انعطاف‌پذیری و جهت‌گیری‌های نسبتاً معتدل، برخلاف تندروی‌های خشن خوارج، در جذب ایرانیان و موالی علیه بنی امیه موفقیت بیشتری داشت و توانست

---

انبوهی از ناراضیان از وضع موجود را به سوی خویش جلب کند و به این ترتیب گروه‌هایی از ایرانیان از طریق تشیع به اسلام روی آوردند. در این میان دیدگاه کارزمایی بخشی از تشیع نسبت به امامان خود، و نیز برخی مفاهیم مشابه دیگر، در تفکر ایرانی و شیعی، بر شدت این ارتباطها افزود. با این حال، یکی دانستن ایران و تشیع به واسطه فزونی ایرانیان در میان شیعیان، حداقل در دوره مورد بررسی، خطایی فاحش است.

## پی نوشت‌ها:

۱. سید حسین محمد جعفری، **تشیع در مسیر تاریخ**، ترجمه سید محمد تقی آیت‌اللهی (چاپ سوم: قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۴) ص ۱۲۰.
۲. ابو محمد حسن نوبختی، **فرق الشیعة**، ترجمه جواد مشکور (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳) ص ۳۳.
۳. ر.ک: یولیوس فلهوزن، **الخوارج و الشیعة**، ترجمه عبدالرحمن بدوی از زبان آلمانی (کویت، وكالة المطبوعات، بی تا) ص ۱۶۹؛ اجناس جولد تسهیر، **العقیده و الشریعة فی الإسلام**، ترجمه یوسف مولی و دیگران به زبان عربی (بیروت، دارالرائد العربی، ۱۹۴۶) ص ۲۰۵؛ برتولد اشپولر، **تاریخ ایران در قرن نخستین اسلامی**، ترجمه جواد فلاطوری (انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴) ج ۱، ص ۳۲۳؛ متز آدام، **تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری**، ترجمه علیرضا ذکاتنی قراگزلو (امیر کبیر، ۱۳۶۳) ج ۱، ص ۷۵؛ ایلپایا ولویچ پطروشفسکی، **اسلام در ایران**، ترجمه کریم کشاورز (چاپ هفتم: انتشارات پیام، ۱۳۶۳) ص ۵۱ و تمدن ایرانی (تألیف چند تن از خاورشناسان)، ترجمه عیسی بهنام (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۴) ص ۲۵۵.
۴. برای اطلاع از این نظریه‌ها ر.ک: **میراث ایران** (تألیف سبزه تن از خاورشناسان)، ترجمه احمد بیرشک (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۶) ص ۲۶۷ و محمد معین، **مزدیسنا و ادب پارسی** (چاپ سوم: تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۵) ج ۱، ص ۲.
۵. ابو محمد حسن نوبختی، همان، ص ۳۴.
۶. ابن واضح یعقوبی، **تاریخ** (بیروت، دارصادر، ۱۹۶۰م) ج ۲، ص ۲۰۰.
۷. محمد بن جریر طبری، **الأمم والملوک** (تاریخ الطبری)، (بیروت، مؤسسه عزالدین، ۱۹۸۷م) وقایع سال ۲۳ق.
۸. نصر بن مزاحم منقری، **پیکار صفین**، تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون، ترجمه پرویز اتابکی (چاپ اول: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶) ص ۱۲۰ و احمد بن داود دینوری، **اخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (نشر نی، ۱۳۶۴) ص ۲۱۰.
۹. نصر بن مزاحم منقری، همان.
۱۰. ابن واضح یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۸۲.
۱۱. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، **الغارات**، ترجمه محمد باقر کمره‌ای (فرهنگ اسلام، ۱۳۵۶) ص ۲۴.
۱۲. ابن واضح یعقوبی، همان ج ۲، ص ۱۸۳.
۱۳. حتی عمر نیز در واپسین سال‌های عمر خود اعتراف کرد که برخی را بر دیگران برتری داده است و اگر زنده بماند سرخی را بر سیاهی و عربی را بر عجمی برتری نخواهد داد (ابن واضح یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۱۵۴).

۱۴. شاید این گرایش ایرانیان تا حدی متأثر از اعراب یمنی بود که اکثریت جمعیت کوفه را تشکیل می دادند (سید حسین محمد جعفری، همان، ص ۱۴۳) و به شیعه تمایلات بیشتری داشتند. (مونتگمری وات، *فلسفه و کلام اسلامی*، ترجمه ابوالفضل عزتی (چاپ اول: انتشارات علمی و فرهنگی؛ ۱۳۷۰) ص ۲۱۰) حاشیه دکتر شهیدی با وجود این، احساسات و عواطف تشیع به هیچ گروه خاصی محدود نمی شد؛ برای نمونه، در قیام توابعین هم اعراب جنوبی شرکت داشتند و هم اعراب شمالی، گرچه بیشتر اعراب جنوبی بودند (سید حسین محمد جعفری، همان، ص ۲۷۲).
۱۵. محمد بن جریر طبری، همان، وقایع سال ۳۹ق.
۱۶. چنان که تشیع کوفه را به عمار یاسر و جبل عامل را به ابوذر نسبت می دهند. بلاذری تشیع مدائن را از مهاجرت شیعیان کوفه می داند (احمد بن یحیی بلاذری، *أنساب الأشراف* (قدس، ۹۳۶م) ج ۵، ص ۲۰۶).
۱۷. ابو الحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تصحیح مفید محمد قمیحه (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۶م) ج ۲، ص ۳۳۶.
۱۸. ریچارد فرای (گرد آورنده)، *تاریخ ایران کمبریج* (از اسلام تا سلاجقه)، ترجمه حسن انوشه (چاپ اول: تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳) ج ۴، ص ۳۷.
۱۹. احمد بن داود دینوری، همان، ص ۳۳۳.
۲۰. دکتر عبدالحی محمد شعبان که خواهان کاهش نقش موالی و غیر عرب در جنبش های شیعی است در کتاب خویش به نقل از بلاذری تعداد موالی را در قیام مختار فقط هزار و سیصد نفر ذکر می کند (ر.ک: *الثورة العباسیة*، ترجمه عبدالمجید القیسی از انگلیس به عربی (بی جا، دارالدراسات الخلیجیه، بی تا) ص ۲۳۳).
۲۱. احمد بن داود دینوری، همان، ص ۳۵۳.
۲۲. همان، ص ۳۴۸.
۲۳. محمد بن جریر طبری، همان، وقایع سال ۶۶ق.
۲۴. همان.
۲۵. همان.
۲۶. همان.
۲۷. احمد بن داود دینوری، همان، ص ۳۳۷.
۲۸. محمد بن جریر طبری، همان، وقایع سال ۶۶ق.
۲۹. احمد بن داود دینوری، همان، ص ۳۴۴.
۳۰. یولیوس فلهوزن، همان، ص ۱۴۰.
۳۱. سید حسین محمد جعفری، همان، ص ۲۷۳.
۳۲. وات، همان، ص ۳۹.
۳۳. حسن بن محمد قمی، *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی قمی (انتشارات توس، ۱۳۶۱) ص ۲۴۰.
۳۴. سید حسین محمد جعفری، همان، ص ۳۱۱.

۳۵. از جمله «صاحب الزنج» رهبر قیام زنگیان مدعی بود که جدّ او از جمله کسانی بود که به یاری زید قیام کردند و چون زید به قتل رسید جدّ او گریخت و به شهر ری پناه برد (محمد بن جریر طبری، همان، وقایع سال ۲۵۵ق).
۳۶. فان فلوتن، تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه، ترجمه سیدمرتضی هاشمی حائری (اقبال، ۱۳۲۵) ص ۱۱۳.
۳۷. اطلاع دقیقی از گرایش های مذهبی قبایل عرب خراسان در دست نیست، اما برخی احتمال داده اند که جدیع کرمانی، رهبر قبایل عرب جنوبی در خراسان، گرایش های شیعی داشته است (ر.ک: عبدالله مهدی خطیب، حکومت بنی امیه در خراسان، ترجمه باقر موسوی (چاپ اول: انتشارات نوکا، ۱۳۵۷) ص ۱۳۱) در تأیید این مطلب گفتنی است یمانی های اهل مرو به عباسیان پیوستند و ابوهاشم نیز به عباسیان توصیه کرد که مرو (محل استقرار جنوبی ها) را مقعر دعوت قرار دهند.
۳۸. از جمله فان فلوتن چنین نظری دارد (ر.ک: فان فلوتن، همان، ص ۱۱۴).
۳۹. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، شرح و تحقیق سیداحمد صقر (چاپ دوم: بیروت، لبنان، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۹۸۷م) ص ۱۲۳.
۴۰. سیدحسین محمد جعفری، همان، ص ۳۴۸.
۴۱. عبدالحی محمد شعبان، همان، ص ۲۴۰.
۴۲. *اخبار العباس*، ص ۱۹۱. جوینی نیز به نوعی از همبستگی عجم با کیسانیه یاد می کند. *جهانگشای جوینی* (چاپ سوم: پدیده (کلاله خاور)، ۱۳۶۶)، حتی به گفته شهرستانی ابومسلم نیز در ابتدا کیسانی بوده است (الملل و النحل، بیروت، دارالسرور، ۱۹۸۴م) ج ۱، ص ۲۴۷.
۴۳. ابن قتیبه، *الإمامة والسياسة*، تحقیق طه محمد الزینی (قاهره، مؤسسه الحلبي، ۱۹۶۷م) ج ۲، ص ۱۰۹.
۴۴. *اخبار العباس*، ص ۱۶۵ و محمد بن جریر طبری، همان، وقایع سال ۳۲ق.
۴۵. *اخبار العباس*، ص ۱۷۳ و محمد بن علی بن طباطباین طقطقی، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد و پچید گلپایگانی (چاپ سوم: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷) ص ۱۹۲.
۴۶. *اخبار العباس*، ص ۱۶۵ و عزالدین علی بن اثیر، *الکامل فی التاریخ* (بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸هـ-۱۹۷۸م) وقایع سال ۱۰۰ق.
۴۷. ابن واضح یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۲۹۷؛ ابن قتیبه، المعارف (چاپ اول: بیروت، لبنان، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۷م) ص ۱۲۶ و ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *التنبیه والإشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده (چاپ دوم: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵) ص ۳۱۹.
۴۸. *اخبار العباس*، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.
۴۹. مونتگمری وات، همان، ص ۳۹.
۵۰. ابن واضح یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۲۹۷.
۵۱. التون دنیل، *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان*، ترجمه مسعود رجب نیلا چاپ اول: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷) ص ۲۸.
۵۲. *اخبار العباس*، ص ۱۹۸.

۵۳. ابو عبدالله احمد بن محمد مقدسی، *أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*، ترجمه علینقی منزوی (چاپ اول: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱) ج ۲، ص ۴۲۷.
۵۴. سید حسین محمد جعفری، همان، ص ۳۱۷.
۵۵. فان فلو تن، همان، ص ۱۲۹.
۵۶. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۳، ص ۲۵۹.
۵۷. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، ص ۱۴۸.
۵۸. ابن واضح یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۲۶.
۵۹. سید حسین محمد جعفری، همان، ص ۳۱۴.
۶۰. ابن واضح یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۴۹؛ محمد بن علی بن طبا ابن طقطقی، همان، ص ۲۰۸ و ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، همان، ص ۳۰۷.
۶۱. احمد بن یحیی بلاذری، همان، ج ۲، ص ۱۱۵.
۶۲. ابن عبری، *مختصر الدول (لبنان، دارالرائد، ۱۴۰۳ ق - ۱۹۸۳ م)* ص ۲۰۱.
۶۳. محمد بن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۳۰ ق. حتی برخی احتمال داده‌اند که محمد بن علی جریان دعوت عباسی را از فرزندانش نیز مخفی کرده بود چرا که حضور فرزندان او را در قیام عبدالله بن معاویه طالبی شاهدیم (ر.ک: جعفر مرتضی حسینی، *زندگی سیاسی هشتمین امام، ترجمه سیدخلیل خلیلیان (چاپ چهارم: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵) ص ۱۶*).
۶۴. اتصال به ابوهاشم؛ بیعت با محمد بن عبدالله (نفس الزکیه) در دار الأبواء، همراهی با قیام عبدالله بن معاویه و ... نمونه‌هایی از این موارد است.
۶۵. دفن جسد یحیی بن زید و کشتن قاتلان او توسط ابو مسلم و برگزاری مراسم سوگواری به یاد او و نیز سخنان سفاک هنگامی که سر مروان را به نزد وی می‌آوردند مبنی بر این که انتقام حسین و زید را گرفتیم (ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، همان، ص ۳ و ۱۱) در راستای سیاست فوق قابل بررسی است.
۶۶. پتروشفسکی، همان، ص ۷۰.
۶۷. ر.ک: محمد بن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۸۱ ق و ابن عبری، همان، ص ۲۰۲.
۶۸. احمد بن داود دینوری، همان، ص ۳۷۶.
۶۹. محمد بن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۲۹ ق.
۷۰. *اخبار العباس*، ص ۲۱۳.
۷۱. التون دنیل، همان، ص ۳۱.
۷۲. این موضوع از مقایسه تعداد نومسلمانان و اهل ذمه در یک عبارت طبری، مربوط به زمانی که نصر بن سیار آخرین امیر اموی به خراسان رفت، برداشت می‌شود (محمد بن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۲۱ ق و نیز ر.ک: ریچارد بولت، *گروش به اسلام در قرون میانه*، ترجمه محمد حسین وقار (چاپ اول: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴) ص ۴۶.
۷۳. نمونه‌ای از نحوه پذیرش یکی از بردگان را به همین صورت در کتاب *«اخبار العباس»* می‌بینیم (اخبار العباس،

ص ۲۸۰ و ۲۸۱).

۷۴. محمدبن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۲۹ق.

۷۵. *اخبار العباس*، ص ۲۸۴.

۷۶. همان، ص ۲۸۲-۲۹۰.

۷۷. محمدبن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۲۹ق.

۷۸. التون دنیل، همان، ص ۲۱۱.

۷۹. مانند: رفتار تحقیر آمیز عاملین خراج با دهقانان سغد و بخارا (محمدبن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۱۰ق) و نیز شکایت دو تن از دهقانان بخارا از عامل آن شهر نزد نصرین سیار (ابوبکر محمدبن جعفر نرشیخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد (انتشارات طوس، ۱۳۶۳) ص ۸۴).

۸۰. محمد بن علی بن طبا ابن طقطقی، همان ص ۱۹۳.

۸۱. محمدبن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۱۶ق.

۸۲. مثلاً بکیر بن ماهان (بازروی عقیدتی عباسیان در کوفه) نمونه‌ای از این افراد است که اموال بسیاری از سند به دست آورده بود و تمام اموالش را در راه قیام عباسیان مصرف کرد (احمد بن داود دینوری، همان، ص ۳۷۶).

۸۳. مانند طلحة بن زریق، بزرگ خاندان طاهری و از حکام محلی پوشنگ (محمدبن جریر طبری، همان، وقایع ۱۳۰ق. و گردیزی، ص ۲۶۰) و نیز فرزند صول از حکام محلی گرگان (گردیزی، همان، ص ۲۵۱).

۸۴. همیلتون گیب، فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، ترجمه محمد حسین احمدی پور (اختر شمال، بی تا) ص ۱۲۰.

۸۵. التون دنیل، همان، ص ۲۰۹ و فان فلو تن، همان، ص ۱۶۱.

۸۶. مثلاً از گرویدن اولیه «بها فرید» به اسلام توسط دو تن از پیروان ابومسلم اطلاع داریم، گرچه وی بعدها از اسلام برگشت و کشته شد (ابن الندیم، *الفهرست*، ترجمه محمدرضا تجدد (چاپ سوم: امیرکبیر، ۱۳۶۶) ص ۴۹۷).

۸۷. التون دنیل، ص ۷۴.

۸۸. ر.ک: به نامه ابراهیم امام به ابومسلم مبنی بر این که اگر توانستی زبان عربی را از خراسان بر اندازی بر انداز (محمدبن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۲۷ق) و نیز نامه نصرین سیار به قبایل عرب که می گوید: هواداران ابومسلم مانند شما از نژاد عرب نیستند که ما آن‌ها را بشناسیم (ابن اثیر، همان، وقایع سال ۱۲۹ق).

۸۹. ر.ک: به سخنان قحطیه بن شیب، سردار ابومسلم هنگام فتح گرگان که ایرانیان را به یاد قدرت و شکوه نیاکانشان انداخت و از روش بد اعراب انتقاد کرد و سپاهیان را علیه ایشان تشجیع کرد (محمدبن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۳۰ق).

۹۰. مانند: همراهی ایرانیان با اعراب مُضری و یمانی و ربیعه در شورش اهل بلخ علیه ابومسلم (محمدبن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۳۰ق) و نیز مخالفت اهل سیستان به تحویل دادن عامل اموی به نماینده ابومسلم (تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار (چاپ دوم: انتشارات پدیده، ۱۳۶۶) ص ۱۳۴).

۹۱. ابو الفرج اصفهانی، همان، ص ۱۴۲.

۹۲. ر.ک: ادامه مقاله.
۹۳. شیخ عباس قمی، *منتهی الآمال* (انتشارات جاویدان، بی تا) ج ۲، ص ۱۵۷.
۹۴. ابن عبری، همان، ص ۲۰۱.
۹۵. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۱۳۲.
۹۶. محمدبن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۲۲ق.
۹۷. ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی، *الملل و النحل*، ج ۱، ص ۲۵۲ و حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده* (چاپ سوم: امیرکبیر، ۱۳۶۴) ص ۲۸۶.
۹۸. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۱۴۸.
۹۹. همان، ص ۱۴۹ و *اختیار العیاس*، ص ۲۴۳.
۱۰۰. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۱۴۶.
۱۰۱. همان، ص ۱۵۷.
۱۰۲. محمدبن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۰۹ق و ابن عبری، همان، ص ۲۰۱.
۱۰۳. *اختیار العیاس*، ص ۲۰۴.
۱۰۴. گردیزی، همان، ص ۲۶۸.
۱۰۵. محمدبن جریر طبری، همان، وقایع سال ۳۳ق.
۱۰۶. ابویکر محمدبن جعفر نرشخی، همان، ص ۸۶.
۱۰۷. محمدبن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۲۹ق.
۱۰۸. ابوالفرج اصفهانی، *الأغانی* (چاپ دوم: بیروت، دارالفکر، ۱۹۵۵م) ج ۱۱، ص ۱۲۰ و محمدبن جریر طبری، همان، وقایع سال های ۱۲۷ و ۲۹ق.
۱۰۹. ابن خلدون، *العبر* (تاریخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالمحمد آیتی (مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴) ج ۲، ص ۲۹۷.
۱۱۰. محمدبن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۴۰ق.
۱۱۱. همان، وقایع سال ۱۴۳ق.
۱۱۲. ابن ندیم، همان، ص ۶۱۵.
۱۱۳. ابن اثیر، همان، وقایع سال ۱۵۹ق.
۱۱۴. گردیزی، همان، ص ۲۷۴.
۱۱۵. همان، ص ۲۹۱ و ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، ص ۲۶۸.
۱۱۶. گردیزی، همان، ص ۱۷۶ و ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۴۶۶.
۱۱۷. *تاریخ سیستان*، ص ۲۵۲.